

هو العليم

بررسی حدیث «الأشیاءُ مُطلَقةٌ...» (۲)

سلسله دروس خارج اصول فقه - براءت - جلسه

دویست و بیستم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به حدیث «**كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرَدَّ فِيهِ نَصٌّ**» است.

استظهار مرحوم نائینی از روایت «**كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ**»

مرحوم نائینی با بیانی که دربارهٔ این روایت دارند می‌فرمایند: منظور از این روایت اطلاق و اباحه در مقام ماقبل شرع است؛ یعنی ظهور روایت در جعل اباحه به‌عنوان **لا حرجیّت** در ماقبل شرع است. بنابراین اباحهٔ ماقبل شرع مغيّای به ورود نهی شرعی است.^۱ حالا بحث از اینکه نهی، این ورود آیا به معنای صدور یا به معنای وصول است آن یک مسئلهٔ دیگری است و با توجه به این مطلب نوبت به ورود یا وصول نمی‌رسد؛ یعنی وقتی که در ناحیهٔ **عقدُ الوضع** و قضیهٔ اولیٰ از روایت - صدر روایت -

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به الفصول الغروية، ج ۱، ص ۳۴۴.

صحبت از اطلاق به معنای **لا حرجیت** ماقبل شرع باشد، در اینجا دیگر مضمون این روایت شبیه مضمون روایات دیگری است که می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّهَ سَكَتَ عَنِ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَانًا**» این از باب این است که احکام در ماقبل شرع از یک سعه لا اقتضایی بالنسبه به ضیق در اتیان و ضیق در کف برخوردار بودند و با ورود شرع این لا اقتضائیت در آنجا برداشته می‌شود.

اشکال آیه‌الله خوئی به استظهار مرحوم

نائینی

مرحوم آقای خوئی در تقریرات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - اشکالی که بر این استظهار مرحوم نائینی می‌کنند این است که می‌فرمایند:

اشکال اول

اشکال اولی که بر این مسئله وارد می‌شود این

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، کتاب الخُدود، باب نَوَادِرِ الخُدود، ص ۷۵، ح ۵۱۴۹.

ترجمه من لا یحضره الفقیه، بلاغی و غفاری، ج ۵، ص ۴۲۰: «امیر مؤمنان علیه‌السلام برای مردم سخنرانی فرمود و خطبه‌ای خواند و در آن گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی اموری را بدون حکم وا گذاشته و آن نه از روی فراموشی است بلکه از روی مصلحت است [پس شما در آن خود را بزحمت نیندازید].»

است که لسان روایت، لسان انشاء است نه اخبار، یعنی شارع و امام علیه‌السّلام در بیان انشاء، این مسئله را می‌فرماید؛ یعنی در واقع ظهورِ روایت، مقام، مقام جعل اباحه است نه اخبار به‌اینکه در زمان جاهلیت احکام بالنسبه به امر و نهی لا اقتضاء بودند و با ورود شرع اقتضای به امر و نهی پیدا کردند.

مسئله این‌طور نیست؛ بلکه وقتی که امام علیه‌السّلام می‌فرماید: «**كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ**» کأنّ دارد جعل می‌کند، جعل اطلاق می‌کند، جعل اباحه می‌کند؛ نه‌اینکه منظورشان در اینجا اخبار از «**كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ**» در زمان جاهلی است و با ورود این روایت و نظایر این روایت در مقام انشاء این مسئله منافات دارد. البته این اشکال، اشکال صحیحی است.

اشکال دوم

اشکال دومی که بر مرحوم نائینی وارد می‌شود - به فرمایش مرحوم آقای خوئی - این است که چه فایده‌ای در اینجا دارد؟! فرض کنید شارع بگوید:

«**الْأَشْيَاءُ مُطْلَقَةٌ مَا لَمْ يَرِدْ عَلَيْكَ أَمْرٌ وَ نَهْيٌ**» هر

حکمی در زمان جاهلیت در مقام اطلاق و لا

اقتضائیت و **لا حرجیت** است مگر اینکه نهی نسبت به او بیاید. این به درد ما نمی خورد؛ چون اگر در زمان شارع هست در زمان امام علیه السلام هست که اینها در زمان جاهلیت نبودند، ما هم که به طریق اولی در زمان جاهلیت نیستیم؛ بنابراین ایراد این حکم برای مخاطبین و برای **مَنْ یَأْتی مِنْ بَعْدِهِمْ** چه نفعی دارد؟! حضرت می فرماید که در زمان جاهلی این احکام بالنسبه به امر و نهی **لا اقتضاء** بودند، به من چه ارتباطی دارد؟! مگر من در زمان جاهلیت هستم؟! من الآن در زمان شرع هستم. پس مغيًا کردن این احکام به ورود نهی شرعی، الآن به درد ما دیگر نمی خورد؛ چون ما الآن در زمان شرع هستیم و با ورود شرع دیگر بحث از اینکه احکام ماقبل شرع، جنبه اقتضائی و لا اقتضائی داشتند لغو است و بحث باید الآن از اباحه شرعی باشد نه **لا حرجیت** عقلیه باشد.

بحث از روایت در مقام لا اقتضائیه احکام ماقبل شرع، ارجاعش به همان مسئله ای است که آقایان مطرح می کنند که اصل در اشیاء اباحه است و حضر

نیست، این اصل اولیه در اشیاء از اینجا آمده است که این احکام در ماقبل شرع مباح بودند به اباحه لا اقتضائیه و لا حرجیه و آن لا حرجیت، لا حرجیت عقلی بود؛ به جهت آنکه عقل حاکم به قبح عقاب بلا بیان است و در ماقبل شرع بیانی نبوده است؛ پس در آنجا قبحی هم وجود نداشته است.

البته اینکه ما احکامی داریم که این احکام از مقتضای مقتضیات عقلیه هستند و ملزوم لوازم عقلیه هستند و الزامشان از ناحیه عقل می آید، در اینجا شکی نیست. من باب مثال محرماتی که حرمت آنها مثل حرمت افطار صوم در رمضان، وجوب صوم رمضان، وجوب صلاة جمعه که اینها هیچ حُسن و قبح عقلی ندارند؛ یا فرض کنید حرمت شرب خمر، اگر این شرب خمر یک امر متعارف باشد، الآن در مجامع خارجی و فرهنگی شرب خمر یک جنبه حرمت عقلی ندارد؛ بلکه فقط یک مفسد ظاهری و طبّی ممکن است بر آن مترتب بشود که آن هم در حدّ متعارف و یک حدّ مشخصی شاید مفید هم بدانند؛ یعنی نه تنها ضرر ندارد بلکه می گویند: در هر روز سه سی سی یا یک سی سی - نمی دانم چقدر! - مفید

هم است!

بنابراین بسیاری از احکام از واجبات و محرّمات به واسطه اصل اباحه داخل در همان مباحات می‌شوند که به عنوان لا اقتضائی است یعنی جهت لا اقتضائی دارد؛ ولی با ورود شرع این جنبه لا اقتضائی متبدّل به جنبه اقتضا می‌شود. البته این مسئله صحیح و درست است که حتی خود مرحوم نائینی هم بعید می‌دانم که ایشان به این قضیه معترف باشند که آنچه در این دوره به درد ما می‌خورد آن جنبه اباحه شرعی است نه جنبه اباحه عقلی، این به درد ما نمی‌خورد؛ چون این اباحه عقلی که منبعث و معلول لا اقتضائی و **لا حرجیت** ماقبل شرع است با ورود شرع دیگر مرفوع خواهد شد. این دو مطلب در بیان مرحوم آقای خوئی در ردّ مرحوم نائینی بود.

بیان مرحوم آقا ضیاء در توضیح روایت

«كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ»

اما مرحوم آقا ضیاء در اینجا یک بیانی دارند که با تفصیل نسبت به این مسئله می‌پردازند که آن مطالب قابل توجه است. ایشان در دو جنبه مطلب را بسط می‌دهند؛ در صدر و ذیل روایت.

بحث اول راجع به این است که در « **كُلُّ شَيْءٍ** »

مُطلقاً منظور از «کل» و این اطلاقی که در اینجا آمده

چیست؟! منظور از «شیء» در اینجا چیست؟! ایشان

در اینجا می‌فرمایند که منظور اعمّ از هر چه که **مشاراً**

إِلَيْهِ بِعَنْوَانِ أَنَّهُ مَجْهُولُ الْحَكْمِ باشد، این « **كُلُّ شَيْءٍ** »

است نه به عنوان **أَنَّهُ مَجْهُولُ الْحَكْمِ** که این عنوان

ثانوی است؛ بلکه به عنوان اولی یعنی « **كُلُّ شَيْءٍ** »

مُطلقاً یعنی **كُلُّ شَيْءٍ بِعَنْوَانِهِ الْأَوَّلِي مُطْلَقٌ حَتَّى**

يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ؛ چون - همان طور که مرحوم کمپانی

در اینجا می‌فرمایند - اگر ما به عنوان **مَجْهُولُ الْحَكْمِ**

بگیریم خب ممکن است که نهی تعلق بگیرد و

منطبق بر این شیء به عنوان ثانوی بشود نه به عنوان

اولی و منظور این نیست، یعنی اگر منظور از روایت

این باشد که هر شیئی به هر عنوانی مباح و مطلق

است تا اینکه نهی به هر عنوانی بر او حمل بشود.

من باب مثال «ماء»؛ این « **بِعَنْوَانِهِ الْأَوَّلِي** و

بِعَنْوَانِهِ النَّفْسِي مباح است اما ممکن است به عنوان

غصبی حرام باشد؛ پس این نهی ای که الآن از شرب

ماء آمده است، عنوان ثانوی است که الآن تطبیق بر

ماء کرده است، نه به ماء به عنوان من حیث هوهو و

به عنوان اولی. پس منظور از «شیء» این عنوان
فی حدنفسه است. اگر این «شیء» که منظور خود
نفس او باشد، احتمال این عنوان **مجهولُ الحکم**
دیگر از اینجا مرفوع خواهد شد؛ چون اگر بگویم
که **كُلُّ شَيْءٍ بِعِنَاوَانِ اَنْهٖ مَجْهُوْلُ الْحَكْمِ مَطْلُقٌ حَتّٰی**
يَرِدَ فِيْهِ نَهْيٌ ممکن است که اخباریون در اینجا
بگویند که ادلّه احتیاط در اینجا ورود دارد؛ به جهت
اینکه ادلّه احتیاط در...

... می شود، نه بعنوانه الاولی، ادلّه احتیاط دارد که
كُلُّ شَيْءٍ مَجْهُوْلُ الْحَكْمِ، كُلُّ شَيْءٍ مَشْكُوْكٌ، كُلُّ
شَيْءٍ مَجْهُوْلٌ این مفاد ادلّه احتیاط است. با توجه به
این قضیه دیگر ادلّه احتیاط در اینجا ورود دارند؛ لذا
مرحوم آقا ضیاء با توجه به این مسئله - و همین طور
مرحوم کمپانی در اینجا این مطلب را می فرمایند و
اشکالی که به نظر من می رسد بر هردوی این دو
بزرگوار وارد می شود - یعنی احتمال اینکه **اَنهٗ**
مَجْهُوْلُ الْحَكْمِ باشد، به خاطر این محذور مرفوع
باشد، اگر به خاطر این قضیه باشد اشکالی که در
اینجا وارد می شود این است که ادله احتیاط جایی
برای **«كُلُّ شَيْءٍ مَطْلُقٌ حَتّٰی يَرِدُ فِيْهِ النَّهْيُ»**

نمی‌گذارند؛ نه اینکه به عنوان **أنه مجهولُ الحكم...** اخباریین در اینجا قائل به ورود هستند. نسبت به این مسئله اشکالی وارد نمی‌شود؛ چون اگر بگوییم **كُلُّ شَيْءٍ بِعَنْوَانِ أَنَّهُ مَجْهُولُ الْحَكْمِ مَطْلُقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ** اشکال اخباریین وارد نیست؛ چون اخباریین قائل به ورود هستند. مرحوم نائینی و آقا ضیاء برای فرار از اشکالی که اخباریون بخواهند وارد کنند، می‌گویند که منظور از **«كُلُّ شَيْءٍ»** عنوان اولی است یعنی هر شیئی به عنوان اولی مطلق است **حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ** تا اینکه نهی ای در آن وارد بشود.

چرا این حرف را می‌زنند؟! چون اگر منظور از شیء، **مَجْهُولُ الْحَكْمِ** باشد بنابراین روایات احتیاط و ادلّه احتیاط در اینجا ورود دارند، ادلّه احتیاط می‌گویند که در مقام **مَجْهُولُ الْحَكْمِ** در اینجا حکم آمده است و وقتی که در مقام **مَجْهُولُ الْحَكْمِ** آمده پس ما در اینجا بیان هستیم.

اشکالی که به اخباریین وارد می‌شود این است که خود شما ادلّه احتیاط را قطعاً در مورد تحریم منجز می‌دانید؛ یعنی بر فرض که این ادلّه احتیاط هم شامل واجبات و هم شامل محرّمات بشوند، شکی نیست

که شمای اخباریین این ادله احتیاط را حداقل در مورد حرمت منجز می دانید؛ اگر ادله احتیاط در مورد حرمت منجز باشد، دیگر در این صورت جایی برای روایت «**الأشیاء مُطلَقَةٌ ما لم یرد علیک أمرٌ و**

نهی» و امثال این روایت باقی نمی ماند؛ چون لا

شک و لا شبهة که این روایت موارد تحریم را

می فرماید، نه اعم از تحریم و وجوب را. اگر

می فرمود: **کلُّ شیءٍ مطلقٌ حتی یردَ فیهِ أمرٌ و**

نهی، در اینجا دیگر بین اخباریین و دیگران جنبه

تعارض وجود داشت یا اینکه اصلاً فرض کنید

روایت اخباری در اینجا شامل می شود؛ اما اگر

بگوییم: «**الأشیاء مُطلَقَةٌ ما لم یرد علیک أمرٌ و**

نهی» در شبهات تحریمیه تصریح است؛ وقتی که

صراحت در شبهات تحریمیه بود، اخبار احتیاط هم

حداقل شبهات تحریمیه را شامل می شوند. پس

دیگر اصلاً موردی برای این روایت «**کلُّ شیءٍ**

مطلقٌ» باقی نمی ماند؛ به جهت اینکه اینها شبهات

تحریمیه را می رسانند و با توجه به شبهات تحریمیه،

اخبار احتیاط **من حیثُ أنه مجهولُ الحکم** می گوید:

أنا بيان، أنا علم، أنا نهى و أنا تصریح فی الکف

عن موردِ هذا الشبهة. از این نقطه نظر ادله اخباریین نسبت به این مورد ناتمام است.

اشکال و جواب

اشکالی که در اینجا از یک ناحیه وارد می شود

این است که اگر منظور از «**کلُّ شیءٍ مطلقاً**»

همان طور که مرحوم آقا ضیاء و مرحوم کمپانی

می فرمایند - یعنی مرحوم کمپانی نه اینکه تأیید کنند

بلکه این را به عنوان یک احتمال ذکر می کنند - منظور

«شیء» بماهو هو باشد، بنابراین اصلاً چه فایده‌ای در

این بیان هست؟! حضرت می فرمایند: «هر شیئی که

به عنوان اولی است مطلق است تا اینکه نهی بیاید»

خب ما هم می دانستیم که هر شیئی تا قبل از اینکه

نهی بیاید مباح است و وقتی که نهی آمد حرام

می شود؛ این چه فایده‌ای دیگر در اینجا دارد؟! یعنی

نتیجه‌ای دیگر در اینجا ندارد.

لذا خود مرحوم کمپانی هم متوجه این مسئله

هستند و جوابی که می فرمایند این است که اگر ما

روایت را بعنوان **کلُّ شیءٍ بما هو هو** بگیریم، نه **من**

حيث أنه مجهول الحكم پس فایده‌ای در این روایت

نیست و کلام حکیم لغو است؛^۱ به جهت اینکه هر شیئی مشخص است **إمّا أن یردّ فیہ نهی فی الواقع** أو لا یردّ فیہ نهی فی الواقع؛ **إن وردّ فیہ نهی فی الواقع حرام، إن لا یردّ فیہ نهی فی الواقع لیس بحرام** بنابراین این روایت چه فایده‌ای در اینجا برای ما دارد؟!

مرحوم آقا ضیاء صوناً **لِکلام الحکیم عن**

اللغوئیة بخواهند توجیه کنند می‌فرمایند که اشکالی ندارد؛ به جهت اینکه ممکن است یک عاقلی در مقام تعقل به قبح فعل متوجه بشود یا به حُسن اتیان آن فعل پی ببرد. پس بناءً علی هذا وقتی این طور شد اگر بخواهد آن فعل را به داعی وجوب یا به داعی حرمت انجام بدهد، بدعت و حرام است؛ بنابراین این روایت برای دفع این بدعت که فعل را به داعی امر یا به داعی نهی انجام بدهیم روایت صحیحی است؛ می‌گوید: «هر شیئی مطلق است تا اینکه از ناحیه شارع نهی یا امر نسبت به او صادر بشود».^۲

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به *نهاية الدراية*، ج ۴، ص ۷۲-۷۸.

^۲ جهت اطلاع رجوع شود به *نهاية الأفكار*، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۳۳.

اشکال بر بیان مرحوم آقاضیاء

اشکالی که بر کلام مرحوم آقاضیاء نسبت به این مسئله وارد می‌شود این است که اولاً اگر عاقلی بخواهد حُسن یک فعلی را ادراک بکند و آنچه را امر بکند اتیان بکند، هیچ‌وقت آن عاقل به داعی امر مولوی نمی‌آید آن را انجام بدهد. بله، خیلی از موارد هستند مانند اوامر و نواهی ارشادیه مثلاً انسان امر طیب را اطاعت می‌کند و اتیان می‌کند، آیا این اطاعت امر طیب به داعی مولویت است یا اینکه به خاطر یک مصلحتی که در این است؟! یا اینکه وقتی انسان نهی طیب از شرب دوا یا شرب فلان غذا را اتیان می‌کند، این نهی طیب اطاعت به داعی مولویت است؟ چون طیب مولویت دارد این نهی را در اینجا اتیان می‌کند؟ یا نه، به خاطر ادراک مصلحت در این دوا و ادراک مفسده در این غذا است؟!

به خاطر این است و به خاطر چیزهای دیگر نیست. حالا چه اشکالی دارد اگر شخصی حُسنِ یک فعلی را در شرع ادراک کرد آن فعل را اتیان کند یا اینکه اگر قبح یک فعلی را ادراک کرد، نسبت به این کفّ نفس کند و این کمالِ مطلوب است. نه تنها

هیچ اشکالی ندارد؛ بلکه خیلی هم مطلوب است که انسان نسبت به یک مسأله به اتکاء با عقل و آن مواهب الهیه‌ای که به‌عنوان رسول باطن مسأله را برای او مشخص می‌کند کاری را انجام دهد یا ترک کند. حتی این ادله احتیاط هم مگر غیر از این را می‌رساند که در صورتی که احتمال مصلحتی هست، مکلف باید اتیان کند و در صورتی که احتمال مفسده‌ای هست مکلف باید مسئله را ترک بکند؟! مسئله مولویت در کار نیست بلکه مسئله ادراک واقع است.

بنابراین اگر به‌جهت عدم وقوع بدعت و عدم وقوع امر حرام شارع این حرف را بزند، این یک دعوی بلا دلیل در اینجا هست.

تلمیذ: تعبد چه می‌شود که در اسلام ممنوع است؟

استاد: مسئله تعبد در جایی است که امر باشد؛ اما بحث این است که امر نیست. اگر امر نباشد و شخصی به حُسن یک امری پی ببرد این به داعی مولویت این را انجام می‌دهد یا نه به داعی حُسن آن

فعل انجام می دهد؟!!

تلمیذ: ما می خواهیم عرض کنیم که به داعی مولویت انجام نمی دهد ...

استاد: بنابراین روایت در اینجا دیگر چیست؟

پس این روایت دیگر لغو است؛ یعنی اگر منظور از «شیء» را **بِعنوان أَنَّهُ مَجْهُولُ الْحَكْمِ** بگیریم بلکه به عنوان اولی بگیریم **مَا لَمْ يَرِدْ فِيهِ نَهْيٌ فَهُوَ حَالٌّ**؛ اینکه توضیح واضح است، نیاز ندارد امام علیه السلام بفرماید. «شیء» تا وقتی که امر نیامده است واجب نیست، تا وقتی که نهی نیامده است حرام نیست، من هم می دانم حرام نیست! وقتی که امر آمد واجب می شود، وقتی که نهی آمد حرام می شود، امام چرا بیان کند؟! اینکه توضیح واضح است.

معنای «شیء»: **مَجْهُولُ الْحَكْمِ**

پس باید بگوییم که منظور از «شیء» **مَجْهُولُ الْحَكْمِ** است؛ **كُلُّ شَيْءٍ مَشْكُوكٌ**، **كُلُّ شَيْءٍ مَجْهُولُ** و این در ظرف شک و در ظرف جهل، بحث روی اباحه ظاهریه می رود. بحث روی این دو جنبه نمی رود که یکی اباحه به معنای **لَا حَرْجِيَّةَ** ماقبل

شرع باشد که از اساس باطل است؛ چون ما که در زمان شرع نبودیم تا بخواهیم تأسیس اصل کنیم و بگوییم که **الأصلُ في الأشياء الإباحةُ الحظر.**

همین طور در اینجا اباحه واقعیه منتفی می شود؛ به خاطر اینکه اباحه واقعیه مغیای به علم به واقع است، مغیای به حکم واقع است. نمی شود بگوییم که هر شیء مشکوکی مباح است تا وقتی که علم آن حکم واقعی نسبت به او آمده باشد.

همیشه تقابل بین مشکوک، علم به خلافش است؛ نه اینکه نفس خود آن امر واقعی و نفس الأمری باشد. یک وقت مسئله بین نفس شیء و موضوع بما هوهو است، می گوییم که آقا حکم این شیء اباحه است تا وقتی که نهی یا امر نسبت به او بیاید، خب ما الآن بعنوان أنه مشکوک و مجهول نگاه نمی کنیم، آقا ما هو حکم الخمر؟! می گوییم: حکم

الخمر حرامٌّ لأنه صدرَ من الشيء. ما هو حکم الصلاة؟ الصلاة واجبةٌ لأنه صدرَ من الشيء حکم. ما هو حکم شربِ النبیذ؟ النبیذ حرامٌّ لأنه صدرَ ...، احکام روی خود موضوع بما هوهو می روند؛ یعنی وقتی که سائل سؤال می کند یا متکلم

در مقام بیان توضیح می‌دهد موضوع را بما هو
موضوعٌ مدّ نظر قرار می‌دهد؛ نه اینکه بما هو آنّه
مجهولٌ بما هو آنّه مشکوکٌ.

یک وقت بحث راجع به موضوع بما هو
موضوع است، این در اینجا مغيّا می‌شود به ورود
امر یا ورود نهی از ناحیه شرع در نفس الأمر ولو اینکه
لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا، ما می‌گوییم که حکم این موضوع
چیست؟ اگر برای ما روشن باشد، مشخص باشد،
معین باشد، می‌گوییم: حکم این موضوع وجوب یا
حرمت است؛ بحث راجع به مجهول یا معلوم نیست،
بحث راجع به خود آن موضوع است.

یک وقت ما موضوع را می‌دانیم ولی علم به حکم
را نداریم و نمی‌دانیم من باب مثال در شیئی که مردد
بین خمریّت و خلیّت است، حکم چیست؟ فرض
کنید لابراتوار و آزمایشگاه یک شیء را درست
می‌کند ما الآن نمی‌دانیم که حکم خمر روی این
موضوع بار کنیم یا غیر خمر. یک آثاری را می‌بینیم
که مترتب بر این است که آثار خمریّت است از یک
طرف هم یک آثاری را دارد که آثار خلیّت است؛
یعنی یک ماده‌ای است که هم آثار خمریّت را ممکن

است داشته باشد، هم آثار خلیت را داشته باشد ما

نمی دانیم الآن چه حکمی بار کنیم؟!

فرض کنید یک حیوانی متولد می شود که دایر

بین کلبیت یا خنزیریت یا غنمیت است، الآن ما این

حیوان را در بیابان می بینیم که هم آثار خنزیر در آن

هست و هم آثار غنم در آن هست و ما نمی دانیم چه

حکمی بکنیم؟! این فی نفسه یک حکمی دارد یعنی

اگر شارع الآن در اینجا بیاید نمی گوید که من

نمی دانم، شارع عالم است و می گوید: یا این را

ملحق به خنزیر کن **لَا بَدَّ أَنْ تَلْحَقَهُ بِالْخَنزِيرِ وَ إِمَّا**

أَنْ تَلْحَقَهُ بِالْغَنَمِ وَ إِمَّا أَنْ تَلْحَقَهُ بِالْكَالِبِ، شارع چون

آگاه بر جمیع مصالح و مفاسد و موضوع است برای

شارع هیچ حکمی مجهول نیست اما من نمی دانم.

وقتی که من الآن با این موضوع مقابل می شوم **بِعَنْوَانِ**

أَنَّهُ مَجْهُولُ الْحَكْمِ مقابل می شوم نه **بِعَنْوَانِهِ الْاَوَّلِي**،

به عنوان اولی بحث نیست، من الآن نمی دانم این

چیست. چون من **بِعَنْوَانِ أَنَّهُ مَجْهُولُ الْحَكْمِ** مواجه

می شوم بنابراین نمی شود این مغيای به ورود شرع

باشد. چرا؟ ورود شرع ارتباط به من ندارد، اگر در

شرع یک امری آمده باشد به من چه مربوط است؟! برای من دیگر در اینجا مفید نیست یا اگر در شرع در نفس الأمر یک نهی‌ای در این مورد به خصوص آمده باشد این برای من مفید نیست یا اینکه اصلاً از اشیاء مستحدثه است که اصلاً در زمان شرع نسبت به این موضوع حکم نیامده است؛ اما فی نفس الأمر و در عالم واقع این یک حکم دارد؛ شارع یا این را حرام کرده است یا این را حلال می‌کند و شق ثالث هم ندارد.

مغیای مکلف در مواجهه با موضوع

مجهول الحکم

بنابراین وقتی که مکلف با موضوع **بِعنوانِ أَنَّهُ**

مجهول الحکم و بما أَنَّهُ مشکوک مقابله می‌شود

پس اگر حکم اباحه نسبت به این موضوع بشود،

مغیای او باید علم به حکم باشد؛ نه اینکه مغیای او به

ورود حکم در عالم نفس الأمر باشد. آن ورود حکم

در نفس الأمر به موضوعات **بما هو موضوعٌ** مربوط

است.

یعنی من دو حالت با این مسئله برخورد می‌کنم؛

یک وقت می‌گوییم که این موضوع یک حکم در

نفس الأمر دارد، این موضوع الآن موضوع من
 الموضوعات، حادثه من الحوادث، شيء من
 الأشياء، بعنوان أنه شيء، بعنوان أنه تحت نوع
 من الأنواع، بعنوان أنه تحت جنس من الاجناس
 بالآخره شيء مادة في الخارج و این بدون حکم
 نمی شود؛ یعنی مستحیل است شارع برای این شیء
 در خارج حکم نیورد این مستحیل است. حالا ما از
 این ناحیه بحث می کنیم که این حیوانی که یثبیه
 بالخنزیر و الغنم، له حکم من الأحكام نفس
 الأمرية فی الواقع یک وقت این مسئله را می گوئیم،
 یک وقت سؤال می کنیم که شما اطلاع از این حکم
 دارید؟ می گوئیم: نه، ندارم. الآن موضوع و مورد با
 مورد اول فرق کرد، الآن سراغ مجهول الحكم آمدیم،
 آمدیم سراغ اینکه ما علم به این حکم نداریم؛ یعنی
 یک مرتبه عقب تر آمدیم. حالا که ما علم به این
 نداریم یعنی هم موضوع ما مشکوک است و هم
 حکم ما مشکوک است و در هر دو مورد ما شک
 می کنیم، بنابراین در اینجا و در این موقعیت اگر امام
 علیه السلام بفرماید که کُلُّ شَيْءٍ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ
 مجهول الحكم مطلقاً این اباحه ظاهریه می شود و
 دیگر اباحه واقعیه نیست.

تلمیذ: ما می‌خواهیم بگوییم که اباحه واقعیه
است، چه اشکالی دارد؟!!

استاد: اباحه واقعیه در آنجایی است که شارع
تصریح به اباحه کند و بگوید: **الماء حلالٌ**، آنجا
اباحه واقعیه می‌شود. در آنجایی که خود موضوع از
ناحیه خود شارع به نسبت به وجود و عدم، لا اقتضاء
است.

تلمیذ: در حالت کلی نمی‌تواند «**کلُّ شیءٍ**
مطلقٌ» بگوید؟!!

استاد: نه نمی‌تواند، آن دیگر اباحه واقعی نیست؛
چون اصلاً بحث احکام در کلیه نمی‌آید به خاطر
اینکه «شیء» دارای انواع مختلفی است، «شیء»
دارای جنس الاجناس است و تحت این جنس انواع
مختلف هستند، آیا معنا دارد شارع به عنوان یک حکم
کلی بگوید که همه اشیاء در عالم حلال هستند؟!!

تلمیذ: خمر چطور؟

استاد: خمر هم جزئش هست.

تلمیذ: باشد.

استاد: بنابراین نمی‌شود.

تلمیذ: می‌خواهیم عرض کنیم که آقا جان شما

مأمور به این نیستید که اگر ادراک مصالح و مفسد
کردید مأمور به اجتناب یا به اتیان هستید شما تا امر
وارد نشده اگر هم بدانید این ضرر هم دارد، باید
انجام دهید.

استاد: این اباحه ظاهریه می شود، واقعیه نشد.
تلمیذ: نه، نسبت به اینکه ما مأمور به ادراک
خودمان نیستیم.

استاد: اگر بحث سابق ما را می خواهید مطرح
کنید که نفس همین اباحه ظاهریه چون از ناحیه شرع
آمده خود او **حکم واقعی** اگر منظورتان این است،
خب بله ما در اینجا می توانیم بگوییم که دو حکم
واقعی داریم؛ یک حکم واقعی اولی داریم یک حکم
واقعی ثانوی داریم؛ حکم واقعی اولی آن احکامی
است که روی موضوعات **مِنْ حَيْثُ هِيَ** هی هی رفته
است - حکم واقعی ثانوی نه حکم ظاهری،
صحبتش را کردیم و گفتیم که ارجاع اباحه ظاهریه و
احکام ظاهریه به احکام واقعی است - یعنی وقتی
شارع می گوید: این کار را در مقام شک بکن یعنی
من دارم می گویم؛ من به عنوان **أَنْتِ مَوْلَاک** دارم

این طور امر می‌کنم، خب این دیگر خودش حکم واقعی است؛ منتها حکم واقعی در ظرف شک است نه حکم واقعی در آن موضوع **بما هو هو**، آن حکم واقعی **بما هو هو** یک احکامی است که بر خود آن موضوع رفته است یا ابلاغ شده یا ابلاغ نشده است، آن **بما هو هو** است حالا ما در ظرف شک چه تکلیفی داریم؟!

تلمیذ: این اشکالی که شما فرمودید که اگر ما قائل بشویم به عنوان اوّلی برود این اظهار بدیهی است و هیچ فایده‌ای ندارد، ما می‌خواهیم بگوییم که فایده‌اش همین است که به ما بگویند که واجب نیست عمل به ادراک مصالح و مفاسد بکنید، شما می‌توانید اینجا مطلق درآیید تا اینکه نهی از شارع برسد.

استاد: اگر شارع نمی‌گفت ما همین کار را می‌کردیم، فرض کنید در اینجا می‌گوید: هر شیئی مطلق است تا اینکه نهی بیاید، خب من هم می‌دانم که هر شیئی مطلق است تا اینکه نهی بیاید.

تلمیذ: نه دیگر نمی‌دانیم.

استاد: چرا می‌دانم!

تلمیذ: شما یک احتمالی می دهید.

استاد: چه احتمالی؟!

تلمیذ: ما حتی گمان قوی می دهیم که خداوند

مؤاخذه کند که آقا شما که عقل داشتید که اینجا

مفاسد را می فهمیدید.

استاد: اگر عقل، عقل منجّز باشد، اگر عقل

طوری باشد که به نحوی آن مفسده را ملزمه بداند که

ترک بشود، بله خداوند در آنجا بر همین عقل

مؤاخذه می کند.

تلمیذ: ما می خواهیم بگوییم که نمی کند.

استاد: مؤاخذه می کند.

تلمیذ: روایت می خواهیم بگوییم که نمی کند.

استاد: چطور ممکن است روایت با عقل خلاف

دربیاید؟!

تلمیذ: آن بحث دیگری است.

استاد: نه اتفاقاً همین بحث است.

نکته‌ای درباره نقش عقل در فقه روایات

به خاطر اینکه وقتی روایت می گوید: «**كُلُّ شَيْءٍ**

مُطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَصٌّ» آیا اگر راوی از امام

سؤال می‌کرد که یابن رسول الله در یک جایی من قطعاً به یک مسئله‌ای از نظر عقلی پی می‌برم آیا به هیچ وجه من الوجوه مفرّی ندارد و یک بچه سیزده ساله حاکم به این است، چه برسد به شما که ا عقل عقلاء هستید! حضرت می‌گوید: نه خیر منظور من از «کلُّ شیءٍ مطلقاً» این است که شما در آن مورد انجام بدهید؟! این حرف‌ها چیست؟!

تلمیذ: پس نهی هم باید اعمّ از ورود شرع و ورود در مقام عقل باشد.

استاد: خب باشد.

تلمیذ: پس تصرف در نهی به وجود می‌آید.

استاد: نه تصرف نمی‌خواهد، فرق نمی‌کند.

اگر یادتان باشد در همان بحث بلوغ یک مسئله‌ای که مطرح بود،^۱ اتفاقاً ما همین مسئله را خیلی مهم روی آن تکیه می‌کردیم؛ فرض کنید که دختر دوازده ساله که همه می‌گویند: بالغ است و از نه سالگی هم بالغ است، ما می‌گوییم که یک دختر دوازده ساله که اصلاً عقلش نمی‌رسد و عروسکش را

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به رساله بلوغ دختران.

به پدرش ترجیح می‌دهد و محبتش به یک مجسمه
و عروسک از پدرش بالاتر است این دختر
دوازده‌ساله را فرض کنید به‌خاطر ترک نمازی که
می‌کند عذاب می‌کنند؟! این دختری که به مادرش
می‌گوید: یا باید برای من عروسک بخری یا من نماز
نمی‌خوانم، حالا مادر عروسک نمی‌خرد و او هم
نماز نمی‌خواند. سه سال هم از بلوغش می‌گذرد و
این به‌خاطر اینکه مادرش عروسک نخریده نماز
نمی‌خواند! آقای بقال و قصاب محله می‌گویند: این
عقابش غیر حکیمانه است! حالا این بقال و قصاب
یعنی مردم عوام بگویند که این عقابش لغو و سفیهانه
است آن وقت آن **عَلَامُ الْغُیُوبِ وَ أَعْقَلُ الْعُقَلَاءِ وَ**
مَدْبِرُ الْعَقْلِ بگوید که نه‌خیر او را در جهنم
می‌اندازم!؟

این آدم معمولی می‌گوید: حتی زدن این دختر
خلاف است! بچه دوازده‌ساله چه می‌فهمد نماز
چیست، به‌خاطر یک عروسک نماز نمی‌خواند!
آن وقت بگوییم که نه‌خیر آقا این از نه‌سالگی بالغ
است و عقاب دارد!؟

اگر از نه سالگی بالغ است بنابراین باید بگوید که عقاب دارد! اگر عقابش لغو و غیر حکیمانه است پس واجب نیست. منظور ما از وجوب همان طور که عرض کردم یک وقت جنبه تنبیهی و تدبیری و اینها دارد، در آن صحبت نمی‌کنیم؛ امام می‌فرماید: ما از پنج سالگی پسران و دختران خودمان را به صلاة امر می‌کنیم.^۱ بحث در وجوبی است که براساس مخالفتش عقاب است این وجوب را ما وجوب می‌دانیم.

فلهذا بر همین قضیه هم خیلی مسائل بار می‌شود؛ فرض کنید اگر پرسند که آقا ما در آن زمان نمازمان فوت می‌شد آیا شما حکم قضا می‌کنید؟! قضا در آن جایی است که الزام در آنجا باشد؛ اگر الزام هست پس عقاب هم هست، اگر ما با قاعده عقلی و با بدیهی عقلی عقاب را برمی‌داریم پس الزام را باید برداریم، دیگر حدّ فاصل در اینجا ندارد؛ یعنی یک دختر دوازده ساله عقاب نمی‌شود اما الزام در نماز است؟! نه نیست. این را عرض کردیم در آنجا

^۱ الکافی، ج ۳، کتابُ الصَّلَاةِ، بابُ صَلَاةِ الصِّبْيَانِ وَ مَتَى يُؤَخَّذُونَ بِهَا، ص ۴۰۹، ح ۱.

که این الزام مربوط به پدر و مادر است؛ یعنی ابویں ملزم هستند به اینکه اینها را [امر به صلاة] کنند.

منظور از نهی در روایت مورد بحث

در مورد «**كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَصٌّ**»

همین را می‌گوییم؛ اگر یک مسئله‌ای باشد که مشکوک بین حلیت و حرمت باشد، از آن طرف از نقطه نظر عقلی مفسده این برای شما محرز باشد آیا خوردنش حلال است؟! نهی، نهی عقلی است، من باب مثال طبیب به شما می‌گوید که در این اشکال هست، سم هست، می‌گوییم: خب ما که نمی‌دانیم این فلس دار است، غیر فلس دار است، این ملحق به غنم است یا نیست؛ می‌گوید که از نقطه نظر تجربه الآن در این مرض هست و موجب هلاکت می‌شود، شما می‌گویید که ما از ناحیه شرع نسبت به این دلیل نداریم، می‌گوییم که دلیل نداشته باشید عقل شما الآن به مفسده حکم می‌کند، وقتی حکم کرد دیگر در اینجا ملزم است! اگر شما این را انجام بدهید درست مثل اینکه رسول خدا آمده و نهی کرده است و شما انجام دادید و هیچ فرقی نمی‌کند! منظور از نهی، الزام

است یعنی نهی ملزم و حجّت شرعی.

تلمیذ: پس در این صورت با ادلّه احتیاط هم

مشکل پیدا نمی‌کند؟

استاد: نه خیر.

تلمیذ: بنابراین نهی را این طور معنا کنیم چون

ادلّه احتیاط ورود پیدا می‌کنند.

استاد: بله، اگر ما نهی را به معنای شرعی بکنیم،

درست است.

تلمیذ: یعنی الزام بیاید، حالا الزام ولو اینکه از

باب عقل باشد، ولو اینکه نهی ای نداشته باشد یا از

باب شرع امر و نهی آمده باشد.

استاد: بله البته ورود پیدا می‌کند؛ ولی بسته به این

است که ما این روایات را در چه موضوعی ناظر

کنیم، ادلّه احتیاط را در چه موضوعی ما ناظر کنیم.

البته می‌گوید که برای دفع این قضیه خود مرحوم آقا

به تقریر مرحوم آقای خوئی آمدند و فرمودند که این

از این باب با ادلّه احتیاط معارضه نمی‌کند، به جهت

اینکه این بر ادلّه احتیاط وارد است؛ چون این روایت

«**كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَصٌّ**» خاص است

و ادلّه احتیاط عام است و چون این ادلّه عام است

بنابراین این روایتِ خاص می‌آید و آن عام را تخصیص می‌زند.

البته من نمی‌خواستم این موضوع را بگویم حالا جلسه بعد صحبت می‌کنیم که در این مسئله اشکال هست و اشکال این است که شکی نیست که اصلاً اخباریین ادله احتیاط را در مورد تحریم به کار می‌برند پس اصلاً به شبهه و جوبیه کار ندارند.

قطع مسلم از ادله احتیاط موارد حرمت است نه موارد الزام در ثبوت و مقام اثبات، بنابراین چه فرقی می‌کند که یک روایت عام باشد ولی قدر مسلم آن در تحریم باشد، این روایت معارضه بکند با یک روایتی که فقط تصریح در نهی است، هر دو در مورد نزاع و مانحن فیه و مورد مشترک باهم تعارض می‌کنند، نه در مورد خلاف. لذا اصلاً دیگر در اینجا بحث، بحث تخصیص و اینها نیست.

من باب مثال **مولا أكرم العلماء** می‌گوید و منظورش از **أكرم العلماء** علمایی است که اتقیاء هستند، مثلاً اتقیاء از علماء هستند، بعد یک خبر خاص دیگری می‌آید می‌گوید که **لا تكرم الأتقیاء**

من العلماء! آدم تعجب می کند! اصلاً حالا اگر
می گفتمی: لا تُكْرَمُ الْفُسَّاقُ مِنَ الْعُلَمَاءِ خب ملاک در
اینجا مشخص بود، علماء هم شامل اتقیاء و فسّاق
هستند و با روایت لا تُكْرَمُ الْفُسَّاقُ تخصیص می زنیم
آن علمایی که عام است و آن را منحصر به موارد
اتقیاء می کنیم، حالا اگر مورد خاص ما اصلاً اتقیاء
بود لا تُكْرَمُ الْأَتْقِيَاءَ مِنَ الْعُلَمَاءِ، خب این نقض
غرض امر مولا می شود، چون منظور مولا این است
که اتقیاء از علماء را اکرام کن!

به صرف اینکه یک چیزی عام است شما نیاید با
خاص آن عام را تخصیص بزنید...

...هم شامل موارد وجوب می شود و هم شامل
موارد حرمت می شود؛ ولی قدر مسلم از روایات
احتیاط، حرمت است و اگر حرمت را از روایات
احتیاط بیرون بکشید، روایات احتیاط دیگر فایده ای
ندارند! چون خود اخباریین هم قبول ندارند و در
موارد وجوب قائل به احتیاط نیستند.

بنابراین ما بین اینها نمی توانیم تخصیص بزنیم
چون بین اینها معارضه واقع می شود نه اینکه بین اینها
مسئله تخصیص وارد می شود.

تلمیذ: ما اصلاً نهی عقلی داریم؟! نهی عقلیه
براساس یک مفسده است دیگر.

استاد: بله

تلمیذ: براساس قواعد فقهی لاضرر و ... ؟

استاد: حالا فرض کنید که ما قاعده لاضرر
نداشتیم، اگر ما اصلاً قاعده لاضرر نداشتیم - اصلاً
خود لاضرر هم عقلی است، لاضرر هم ارشاد حکم
عقل است - آیا عقل حکم به حرمت ضرر نمی کند؟!
حکم عقلی داریم. خیلی از احکام ما عقلی است، بر
همین اساس دایره احکام شرعی را با احکام عقلی
توسعه و تضییق می کنیم؛ در ضرر دایره را بسته به
دایره حکم عقل می کنیم و عقل در هر جا که ضرر را
سرایت می دهد ما به همان اندازه هم حکم به لاضرر
می کنیم.

تلمیذ: یعنی در جایی نداریم که مثلاً نهی عقلی
با نهی شرعی منافات داشته باشد؟!!

استاد: حالا بعضی جاها که عقل نمی فهمد یک
بحث دیگر است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد